



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۱۰/۲۵

عبدالقیوم میرزاده

کتاب

تعصب، ماهیت و پیامد های آن

قسمت بیست و دوم

پیوسته گذشته

فصل چهارم

به ادامه عنوان تعصب سنت و مدرنیته:

یکی دیگر از بنیادی ترین خصوصیت و ارکان تجدد و مدرنیته، رقت و متغیر بودن ادراکات انسان به علت طبیعت آن از امیال متغیر بشر است. هنگامی که با تکیه بر مبانی معرفت شناختی، امکان شناخت واقعیت یا حقیقت از دست عقل گرفته شد و توانایی عقل در مقام کشف، شناخت ها مطابق با واقعیت و مطلقیت در مسلخ شکاکیت و نسبییت گرایی سر بریده شد، تنها چیزی که برای عقل باقی می ماند، تابعیت آن از امیال متغیر انسان و امکانات متحول جهان هستی برای ارضای امیال و لذایذ انسان است. به این تربیت، ابتدا باید میل در انسان شکل بگیرد و آن میل انسانی، عقل را استخدام کند، از آن برای طراحی پلان و پروگرام عملی و یا اجرائی در جهت دستیابی به منابع ارضای خویش بهره برداری کند. اما از آن جا که خود منابع نیز محدود و متغیرند، پروگرام های اجرائی نیز به صورت مستمر در حال تحول خواهند بود. به این ترتیب، محتوای تراوش های عقلی و محصولات فکری به علت متغیر بودن امیال انسانی از یک سو و منابع ارضای امیال انسانی از سوی دیگر، به صورت مستمر در حال تغییر و تحول خواهند بود.

به این ترتیب، محصولات فکری هیچ فردی برای هیچ فرد دیگر و هیچ عصری برای عصر بعدی و هیچ جامعه ای برای جامعه دیگر، معتبر نخواهد بود و این یعنی حادثترین و شدیدترین نوع تجدد و تحول در حوزه تفکر و اندیشه. با این تحلیل، چه نسبتی بین این نوع تجدد، مدرنیته و یا نوگرایی

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خبر و لولئ

با تجدد به معنای عبور از یک مرحله دورتر از هدف نهایی به هدف واسطه ای که فاصله کم تر با هدف قبلی با غایت و هدف نهایی دارد می توان برقرار نمود.

در اینجا قبل بر اینکه به تعصبات سنت بر علیه تجدد و یا مدرنیته بپردازم میخواهم تا در باره بسا ناهنجاری ها، بحرانات و نابسامانی های دوران تجدد و یا مدرنیته بپردازم که برخی از محققان و دانشمندان جامعه شناس را بر این واداشته است تا این بحرانات و ناهنجاری ها را نشانه باری از زوال و پایان دوره تجدد محسوب بدارند.

فرد گرایی، ذهنیت گرایی و نسبی گرایی های جوامع مدرن افراد مشمول جوامع متجدد را بنحوی شخصیت جدید بخشید که بانیسته تنها بخود متکی باشند و در اداره زندگی خویش استقلال و آزادی دارند، اما این افراد متکی بخود همزمان با نیاز های سریعاً در حال تحول جامعه خود را سازگار سازند، در حالیکه عمیقاً از همه و یا بخشی از این نیاز ها متفرد هم هستند. بقول ژان پل سارتر نویسنده فرانسوی ۱۹۰۵ - ۱۹۸۰ «ما محکوم به آزادی» هستیم، محکوم به تحمل بار آزادی و مسئولیت خود بدون اینکه بتوانیم به دیگران پناه ببریم. ما باید در قبال خودمان مسئول باشیم زیرا راهی جز وجود خودمان برای تجربه کردن خود یا جهان به شکل دیگری نداریم. ما نمی توانیم وجود خود را به دیگری وابسته کنیم، زیرا این امر با هسته وجود ما در تضاد است. ما می توانیم نظر دیگران را بخواهیم، اما انتخاب در نهایت در اختیار ماست.

فرد در کشاکش این فردگرایی به امراض متنوع روانی و افسردگی ها مبتلا گشته و در حقیقت تنها از نظر جسمی در این دنیا است. در حالیکه اجداد این فرد در جمع بزرگ یعنی جزء از نظم بزرگ خود را قوی، بزرگ و در حمایت نظم بزرگ یا زنجیره بزرگ هستی تا سرحد فرا زمینی میدانستند. در این میان تخریب ملاک های اخلاقی، آئین ها، مناصب و هنجار های اجتماعی که هر کدام معانی بزرگ اجتماعی داشتند، در جوامع مدرن یا متجدد که جایش را به اشیا غرض رفاهیت مادی هر چه بیشتر سپردند، نقش مخرب ایفا کردند.

یکی دیگر از ناهنجاری های جوامع مدرن همانا سوء استفاده از استعداد های فکری و تعقل افراد برای مقاصد سود آوری، سرمایه اندوزی و تثبیت انحصاری مالکان بر زندگی انسان و اجتماع میباشد که ناامیدی و دلسردی هایی را در جوامع مدرن سبب گردیده است. این مسئله همچنان به تکنالوژی هم سرایت کرده و سلطه تکنالوژی بر جامعه مدرن وضعیت را بصوبی سوق میدهد که انسان (آزاد) در آن خود را نهایت بیچاره، هیچ و پوچ تلقی میکند.

در تحت شعاع فرد گرایی مکتب هومانیزم یا انسان گرایی نیز انسان را محور همه ارزش ها قلمداد می کند. عقلانیت و تجربه گرایی در جای خرافات و دگم اندیش قرار گرفته و همه امور به اراده و خواست انسان بوده و از انسان شروع و به انسان ختم میگردد و اصالت به انسان داده میشود. بر عکس جامعه سنتی که در همه حالات خدا محور میباشد. در همین راستا اصالت میل و لذت محوری تفکر جامعه متمدن یا متجدد را نیز مکتب هومانیزم توصیه داشته و نظریه پردازان این مکتب با تأکید به میل و غرایض سطحی انسانی از تقسیم بندی امیال انسانی همچو امیال ذاتی، امیال عرضی، امیال کاذب، امیال اصیل، امیال دایمی و امیال موقتی که تاکنون در اخلاقیات جایگاه خاص داشت شدیداً ابا میورزند و از همین جاست که بخش اخلاقیات جامعه متجدد با چهارچوب های اخلاقی جوامع مسلمان که تأکید بر اعمال و رفتار انسان بر گرفته از گرایش های متعالی ثابت و دایم و غیر محدود به زمان و مکان خاص (نظیر خداجویی، عدالت طلبی، حقیقت جویی)، سرچشمه گرفته باشد در تعارض قرار میگیرد.

تأکید مدرنیته یا تجدد در همه حالات به عقل و عقلانیت است. اما این عقلانیت مدرنیته هیچ مرجع و منبعی را جزء ذهن انسانی نمی شناسد و همچنان نظریه پردازان و گردانندگان این جوامع به عوض دستیابی به معرفت و دریافت حقیقت در پی کسب قدرت و محار طبیعت برای ارضای تمایلات و غرایز انسانی اند که از تمام سایر قوای معرفتی انسان انکار ورزیده و از حقایق غیر مادی چشم

پوشی میکند و در راه کسب قدرت و ثروت خرد انسانی را مانند افزار منحصر و در گرو گرفته و انسان از تعقل نظری و عملی محروم گردیده است.

ناگفته نماند بر علاوه آنچه ناهنجاری هایی جامعه متجدد و مدرن را تا اینجا تذکار دادم باید اضافه کنم که تجارب جامعه انسانی در کشور های متجدد و مدرن نشان میدهد که در این جوامع با وصف لست های طویل و عریض دیموکراسی و آزادی های انسانی هرچه در برابر منافع سردمداران قرار گیرد و یا مانعی در برابر منافع شان قرار داشته باشد، بدون رعایت و چشمداشت روابط انسانی، عاطفی و اصول دیموکراتیک و حقوق بشری آنها نابود میکنند و در این حالت نه محوریت انسان مطرح است و نه به انسان گرایی ارزشی قابل میگردند.

عواملی را که در بالا تذکار دادم جمع ممنوعیت بسا هنجارهای که در جوامع ماقبل تجدد بنحوی شیرازه اجتماع را محکم نگهداشت و نظم اجتماعی را مسبب بود در جامعه مدرن آنها را از بین بردند و چه بسا که در عده از این جوامع حتی سیستم زاد و ولد تحت تأثیر فرد گرایی و آزادی فردی به بحران مواجه گردیده است. اگر اکمال انسانی جوامع غیر مدرن به جوامع مدرن وجود نمیداشت، چه فاجعه انسانی رونما میگردید؟ بدین لحاظ دانشمندان امور اجتماع و جامعه شناسان ناقوس پایانی دوره تجدد را نواخته و آغاز دوره پسا مدرن یا پست مدرن ost modern3 را خبر میدهند. اما عده دیگری از جامعه شناسان چون یورگن هابر ماس فیلسوف و نظریه پرداز آلمانی متولد ۱۹۲۹ و آخرین بازمانده مکتب فرانکفورت معتقد است که مدنیت مدرن یا مدرنیته قادر است با بازنگری و باز سازی مؤلفه های فکری و تمدنی اش خود را از این ورطه، بحران اجتماعی و نابودی حتمی نجات بخشد. وی معتقد است که پست مدرنیسم در حقیقت شکل و شمایل جدید، روال و مکانیزم جدید همان مدرنیته است. نه دوره جدید اجتماعی. او همچنان بعد از یک سفر تحقیقی بکشور های مختلف بگونه آشکارا بر مراکز دینی اعم از یهودی، عیسوی و مسلمان و سایر ادیان تاخته و معتقد است که در اندیشه ی پساتلفیژیکی جامعه ی مدرن و سکولاریا مدرنیته، عموماً هر کس از مفهوم زندگی خوب و نمونه وار تن می زند، ولی در کُتب مقدس و احادیث مذهبی، هزاران سال است که اندیشه هایی درباره رستگاری و نیز زندگی نادرست زنده نگاه داشته شده است.

این رویکرد هابرماس نسبت به دین، واکنش تند انتقادی شماری از متفکران را برانگیخت. چنانچه هانس آلبرت فیلسوف آلمانی ۱۹۲۱ - ۲۰۲۳، میگوید: هابرماس پس از یک تحول فکری دراز مدت که با تعبیر هرمنوتیکی یا تأویل شناسی مارکسیسم و تأکید بر اهمیت روشنگری آغاز شده بود، سرانجام به معنای واقعی کلمه، به دشمن روشنگری تبدیل شده است. آلبرت رویکرد هابرماس را در این زمینه نکوهش می کند و آن را "هرمنوتیک فاسد" و طرحی می خواند که حقیقت را قربانی توافق می کند.

با این توضیح درمی یابیم که تجدد یا مدرنیته که در حقیقت خصوصیات و فرهنگ غربی شمرده میشود تمام بخش ها و حوزه های زندگی غربیان اعم از خدمات اجتماعی، سیاست، اخلاقیات، اداره و قوانین را احتوا کرده و همچنان فلسفه، علم، معرفت شناسی، جامعه شناسی، روان شناسی، دین، اخلاق، سیاست، هنر، ادبیات و... نیز در تحت تأثیر مستقیم مدرنیته قرار دارد. طراحان، مجریان و ایدیالوگ های مدرنیته به این باور اند که در همه حوزه ها، و همه عرصه های زندگی فردی و اجتماعی، سیاسی و اداری بهترین تفکر و بهترین شیوه زندگی را به ارمغان آورده اند. قابل ذکر میدانم که در نخستین مراحل تحقق تجدد یا مدرنیته در جامعه بشری طراحان این طرز تفکر با جدیت و اشتیاق خاص نوید میدادند که که با زدودن خرافات، موهومات، سنت ها، اسطوره ها و... و با پیروی از عقل و خرد و با اتکا به علم انسان را به آرمان شهر، مدینه فاضله و به امنیت، رفاه، نیک بختی و سعادت خواهد رساند. مدرنیسم، ایده ها و تئوری های خود را جهان شمول دانسته و آن را برای سعادت بشریت، لازم، ضروری و کافی تلقی می کند. به عبارت دیگر، این تفکر، تحقق مدرنیته غربی در سراسر جهان را، ممکن، یا ضروری و به هر حال مطلوب می شمارد. به همین

خاطر است که از ابتدا داعیه های جهانی و جهان شمولی یا گلوبالیزم را در سر می پرورانده است

همچنان در گذر از مراحل جامعه سنتی به جامعه متجدد و یا مدرن یک گسست و یا خلای معرفتی در جامعه رونما می گردد، به طوری که همه اصطلاحات معنای جدیدی پیدا می کنند و شیوه های زندگی مفاهیم جدید می یابند. در این میان، دین سنتی نیز کاملاً از دین مدرن و جدید متمایز می گردد. چنانچه در دوران حاکمیت سنت ها، دین را جامع و کامل می دانستند و همه معتقد بودند که دین پاسخگوی همه سوالات بشر در همه امور زندگی اعم از اداره، روابط و حاکمیت میباشد. ولی دین در دوران تجدد و مدرنیته، تنها عهده دار عبودیت و بندگی خالصانه است و ظاهراً به حوزه خصوصی رانده می شود. در اینجا قابل ذکر میدانم با آنکه در کشور های غربی پروژه های بزرگ روشنفکری مردم را در راه تجدد و مدرنیته مشوق اند و قوانین نیز بر همین مبنا عمل میکنند، اما با آنها در همین دوران تجدد و مدرنیته از دین سنتی تا اشکال افراطی آن برای برآورده ساختن مقاصد سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی بوفرت و کثرت سوء استفاده اعظمی صورت میگیرد. همین متجددین غربی برای گرفتن ماهی مقصود در شرق میانه از داعش و تفکر اسلام افراطی در برابر دولت ها و حکومت عراق، سوریه، لیبیا، لبنان، مصر، افغانستان و بسای دیگر استفاده کردند و در اقصا نقاط جهان حکومت با محوریت دین افراطی را حمایت مستقیم و غیر مستقیم میکنند. با این توضیح مختصر در قبال مفاهیم سنت و مدرنیته یا تجدد از منظر موافقان و مخالفان هر دو دوره و با تشریح خصوصیات مثبت و منفی هر کدام و قسمی بررسی مؤلفه ها و کیفیت ابعاد و پهلوی های مثر و غیر مثر هر دو سیستم اکنون میپردازم به اصل عنوان یعنی تعصب سنت و مدرنیته یا تجدد چیست؟

ادامه دارد...